

## آقا تیمور!

سوار ماشین که شدم،<sup>۱</sup> به راننده گفتم از خیابان ساحلی برود که خلوت تر است ولی از آنجا که او باید تفاوت یک مسافر و یک شیرازی اصیل را به من حالی می کرد مسیر کمربندی را انتخاب کرد! ...

خلاصه با کلی استرس از رسیدن یا نرسیدن به پرواز، از میان دود کامیون ها و ترافیک پیچیده ی ماشین ها و زیر گرمای طاقت فرسای آفتاب خود را به فرودگاه رساندم! سالن خلوت تر از آن بود که فکر می کردم! فرصتی بود که گشتی در آنجا بزنم. از غرفه های فرودگاه دیدن کردم تا اینکه چشمم به غرفه ی کتاب فروشی افتاد که از دور خودنمایی می کرد.

به طرفش راه افتادم، اتفاقی کوچک که گوش تا گوش پر بود از کتاب های ریز و درشتی از حافظ و رمان، چند جلدی های تاریخی و ... کتابی با جلد سبز تیره نظرم را به خود جلب کرد، به طرفش خم شدم تا عنوانش را ببینم و کتاب را برانداز کنم! عنوان کتاب این بود: زنان پیامبر ...

از نامش پیدا بود کتابی است در توصیف فضایل (!! عایشه و حکایاتی از مقام (!! حفصه! آن گونه که حجم کتاب نشان می داد می بایست شامل مطالب دیگری هم باشد که کل کتاب فقط در مورد این دو نفر نباشد! کتاب را ورقی زده و به طرف فروشنده باز گشتم.

خانم فروشنده کماکان سر جایش ایستاده بود و همچنان از بدو ورودم مشغول صحبت با فروشندهگان غرفه های مجاور بود و گاهی نگاهی به من می انداخت. شاید هم متعجب بود از این که من در آن غرفه ی کوچک و خاک گرفته به دنبال چه می گردم، و به جای این که از من بپرسد کمکی می تواند به من بکند یا نه خودش را مشغول صحبت با فروشنده های کنار خود کرده بود. معلوم بود اطلاعی در مورد کتاب ها ندارد.

گویا نیاز اقتصادی یا بیکاری او را به آنجا کشانده یا جَوّ اطرافیانی که به او القا می کنند که اگر در این زمانه کاری برای خودت نداشته باشی و دستت در جیب خودت نباشد خیلی بیچاره ای!!

با دو، سه سوال بی جواب من معلوم شد تا امروز حتی نام کتاب ها را هم نخوانده، چه برسد به اینکه داخلش را نگاهی انداخته باشد. ... بالاخره سر صحبت را با او باز کردم، اول از مذهبش پرسیدم که در صحبت خطا نکنم و بعد از این که خیالم راحت شد با او وارد گفتگو شدم.

شروع کردم به توضیح در مورد کتابی که در دست داشتم و او همان طور با بی حوصلگی و مات و مبهوت مرا می نگریست و حتی می توانم بگویم که پیش خودش آرزو می کرد تا من زودتر از غرفه اش بیرون بروم تا مجبور نباشد اینقدر در مورد صحبت های من فکر و تلاش کند. تا او متوجه شود که منظور من از این کنجکاوی ها و سوالات و توضیحات چیست زمان می برد! ...

شاید هم فکر نمی کند که چیز مهمی باشد ولی به تدریج غیرت دینی اش بیدار می شود اما از آنجا که احساس می کند که کاری از دستش بر نمی آید و توانایی و دانش خاصی در این زمینه ندارد و شاید هم چون سوژه ی مورد نظر من باب میلش نبود، با بیخشنودی مجدد سرش را به طرف غرفه ی مجاور بر می گرداند ...

داستان یک کتاب و دو کتاب نیست، داستان بیداری و توجه است. همین یکی یکی ها ست که می شود یک جریان! و البته همین یکی یکی ها کار خودش را می کند! یکی در فرودگاه و دیگری در یک اتاق اجاره ای و دیگری در ... .

بعد از سر و کله زدن با آن فروشنده و آگاه نمودن او از این که با وجود جریان های انحرافی به وجود آمده، هر اثری ارزش ترویج ندارد و نباید هر کتابی را کورکورانه در معرض فروش گذاشت، به یاد خاطره ای از آقا تیمور افتادم.

در اوایل زندگی مشترک، به مهمانی ای دعوت شدیم، منزل آقا تیمور. آقا تیمور مرد متدینی بود ولی نه از نوع عمیق و فرهنگی آن! به اصطلاح مکتب دیده نبود ولی اهل نماز و زیارت و خانواده داری بود!

در میان صحبت های میهمانان، یکی از افراد شبهه ای طرح کرد که من با وجود احساس وظیفه ای که در دفاع از معارف دینی می کردم و آماده بودم که حرفی بزنم، اندکی سکوت را ترجیح دادم و از آنجا که تازه وارد خانواده ی همسر شده بودم و کمی هم راجع به جایگاه صبر شنیده بودم منتظر شنیدن صحبت های دیگران شدم... .

آقا تیمور شروع به صحبت کرد و تا حد خوبی سوال را پاسخ داد! ... گرچه اکثر افراد عکس العمل و حساسیت خاصی نشان ندادند ولی جواب ایشان برای من، خیلی جالب بود. این بار با کمی عجله پرسیدم: این سوال و جوابش را قبلا شنیده بودید که اینقدر خوب پاسخ دادید! آقا تیمور کمی مکث کرد و با لبخند پاسخ داد: وقتی این بچه ها کوچک بودند، ما بیشتر شمال می رفتیم یک بار ویلایی گرفته بودیم که سر تاقچه ی یکی از اتاق هایش چند تا کتاب بود! بعضی از بعد از ظهر ها که من با بچه ها بیرون نمی رفتم یا بعضی صبح ها که همه خواب بودند، می نشستیم و آن کتاب ها را ورق می زدیم؛ گاهی هم بخش هایی از آن را می خواندم. این سوال ایشان در یکی از بحث های آن کتاب ها آمده بود!

روشن است که همه ی یافته های فکری و اعتقادی ما از کتاب نیست، آنچنان که همه ی آنها از رسانه ها و سخنرانی ها نیست. اما سرمایه گذاری بر هر کدام از این بخش ها اثر خود را دارد!

به هر حال آن تلاش در فرودگاه شیراز برای حذف یک کتاب ضد ارزشهای حقیقی مکتب خاتم الانبیا صلی الله علیه و اله و سلم و این نمونه از اثر یک کتاب در تاقچه بر اعتقادات یک فرد، هر دو بیانگر یک مطلب مهم است که ...